

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

محتملات و ادعاهایی را که در کلام نفسی شده ملاحظه فرمودید. عرض کردیم که در بین محتملات، آنچه به عبارات اشاعره نزدیک است، این است که اینها دنبال اثبات یک صفت نفسانی برای کلام هستند. می‌گویند: همان طوری که کلام عنوان لفظی دارد، یک عنوان نفسی هم، به عنوان یکی از صفات نفس دارد.

مسئله‌ی کلام نفسی را اشاعره، هم در مورد خداوند و هم در مورد انسان ادعا می‌کنند. در انسان هم در جمیع جملات، چه جملات اخباریه و چه جملات انشائییه این ادعا را دارند.

در قسمت دوم بحث عرض کردیم که، یک ادعا این است که کلام نفسی ممتنع است، که ادعای مرحوم محقق اصفهانی بود.

یک ادعا هم ادعای اشاعره است که می‌گویند: کلام نفسی داریم، حتی از ادله‌شان استفاده می‌شود که، کلام نفسی در مورد خدا ضروری و لازم است.

ادعای سوم ادعای کثیری از علمای امامیه و معتزله است که می‌گویند: ما وراء کلام لفظی، چیزی به نام کلام نفسی نداریم.

ادعای چهارم این بود که، اگر مراد از کلام نفسی این باشد که، نفس ایجاد الکلام می‌کند، ما تحاشی از قبول آن نداریم و برای ما قابل قبول است.

در بین این چهار ادعا، ادعای اول را که مرحوم محقق اصفهانی فرموده، گفتیم: موکول به یک بحث فلسفی هست و از حوصله‌ی بحث علم اصول خارج است، باقی می‌ماند این سه ادعا.

نقد و بررسی ادعای چهارم

ادعای چهارم این بود که بگوییم: مراد از کلام نفسی این نیست که یک صفت و حقیقتی در نفس انسان برای کلام موجود است، بلکه مراد ایجاد الکلام است و نفس انسان، چون رشحه‌ای از روح خداوند تبارک و تعالی است، خداوند این قدرت را به نفس انسان اعطا فرموده که، این نفس خالق باشد. همانطوری که نفس خالق الإrade است، خالق و موجد الکلام هم باشد.

این ادعا که عرض کردیم در کلمات بعضی از اصولیین از متأخرین هم هست، ادعایی است که محل تأمل و اشکال است.

اشکال اولش این است که، این غیر از محل نزاع بین اشاعره و معتزله است، اشاعره آن کلام نفسی را که ادعا می‌کنند، غیر از این ادعایی است که شما می‌فرمایید. بنابراین این بیان بر خلاف و خارج از محل نزاع بین اشاعره و معتزله است.

ثانیاً این ایجاد کلام را که ادعا می‌کنید، آیا مرادتان ایجاد کلام فی الخارج است یا فی الذهن؟ اگر مراد شما از ایجاد کلام، ایجاد کلام فی الخارج است، نفس در این دخالتی ندارد، کلام در خارج به حرکت لسان، وجود هوا و صوت نیاز دارد.

وقتی زبان حرکت کند و هوا هم باشد، کلام ایجاد می‌شود، - در عالم خلأ هر چه حرف بزنید، چیزی به دیگری منتقل نمی‌شود، این هواست که الفاظ و صوت را به سمع دیگران می‌رساند - پس نفس در کلام خارجی دخالتی ندارد. بنابراین اگر مرادتان ایجاد کلام فی الخارج است این اشکال را دارد.

اما اگر مرادتان ایجاد کلام فی النفس است، که طبعاً شاید همین احتمال را ایشان می‌خواهند اراده کنند، این معنای محصّلی ندارد. در باب اراده، خود نفس انسان خالق اراده است و در نفس اراده می‌کند، اما این که بگوییم: نفس انسان یک کلام نفسی را ایجاد می‌کند، یک معنای روشنی ندارد.

با قطع نظر از هر لفظی به نفس‌تان مراجعه کنید، آیا نفس می‌تواند در همان عالم نفس ایجاد کلام کند؟ این معنای روشنی ندارد الا اینکه بگوییم: مراد از ایجاد کلام این است که، صفتی برای نفس محقق شود، این هم برمی‌گردد به همان ادعای اشاعره و چیز جدیدی نیست.

بنابراین ادعای اول و ادعای چهارم را با این بیانی که عرض کردیم کنار می‌گذاریم می‌آئیم سراغ ادعای دوم و ادعای سوم.

ادله اشاعره بر مدعایشان

ادعای اشاعره این است که می‌گویند: ماوراء این کلام لفظی، یک کلام نفسی در عالم نفس به عنوان یک صفت و حقیقت نفس داریم.

استدلالاتی که اینها اقامه کرده‌اند، بعضی اختصاص به اثبات کلام نفسی در انسان دارد، بعضی هم مختص به اثبات کلام نفسی در خداوند تبارک و تعالی است. از این جهت است که اینها معروف شده‌اند به اینکه، کلام نفسی را هم در مورد خداوند قائل‌اند و هم در مورد انسان، اما عرض کردم آن مقداری که جستجو کردم، با تتبع ناقصی که داشتم، در بین استدالات اشاعره، دلیلی که با آن بخواهند کلام نفسی را، هم در مورد خداوند و هم در مورد انسان اثبات کنند، پیدا نکردیم.

بنابراین حالا شروع می‌کنیم به استدالاتی که اشاعره برای اثبات کلام نفسی در مورد خداوند تبارک و تعالی کرده‌اند و بعد که این را تمام کردیم، استدالاتشان برای اثبات کلام نفسی در مورد انسان را بیان می‌کنیم.

استدلالات اشاعره برای اثبات کلام نفسی در مورد خداوند تبارک و تعالی

دلیل اول آیه 164 سوره نساء

در مورد خداوند، اینها دو دلیل مهم اقامه کرده‌اند؛ دلیل اول آیه شریفه 164، از سوره مبارکه نساء است که، در ذیل آن خداوند می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»، اینها چهار مقدمه ذکر کردو و از آن نتیجه گرفته‌اند که: این «كَلَّمَ اللَّهُ» در این آیه شریفه، کلام نفسی است و نه کلام لفظی.

مقدمه‌ی اول این است که در آیه، تَكَلَّمَ را به عنوان یکی از اوصاف خداوند ذکر کرده و از آیه می‌فهمیم که، یکی از اوصاف خداوند تبارک و تعالی تَكَلَّمَ است.

در مقدمه‌ی دوم گفته‌اند: صفات خداوند تبارک و تعالی تماماً قدیم است. خداوند چون دارای یک ذات قدیم است، صفاتی هم که دارد، باید صفات قدیم باشد، برای اینکه اگر صفت حادثی بخواهد در خداوند به وجود بیاید، لازمه‌اش حلول حادث در قدیم است و قدیم، با آن تعریفی که برایش می‌کنند، نمی‌تواند محل للحوادث باشد.

مقدمه‌ی سوم این است که کلام لفظی یک امر حادث است، چون از حروف و اجزاء تدریجی الحصول تشکیل شده و چون این حروف و اجزاء تدریجاً حاصل شده و به وجود آمده، کلام لفظی یک امر حادثی است. تدریجیت در امر قدیم معنا ندارد، بلکه در امر حادث تدریجی الوجود معنا دارد. پس مقدمه‌ی سوم این شد که، کلام لفظی من الحوادث و نمی‌تواند از امور قدیمه باشد.

در مقدمه‌ی چهارم گفته‌اند: کلام نفسی دیگر از مقوله‌ی لفظ نیست، پس عنوان امر حادث را ندارد. اگر گفتیم: کلام نفسی داریم، کلام نفسی یک حقیقت نفسی و از اوصاف نفس است و از مقوله‌ی لفظ و صوت نیست که، یک امر تدریجی باشد.

بنابراین این چهار مقدمه را که کنار هم می‌گذاریم، نتیجه می‌گیریم که، «كَلَّمَ» در آیه شریفه «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» مراد کلام لفظی نیست، بلکه مراد کلام نفسی است. این دلیل اثبات کلام نفسی در مورد خداوند تبارک و تعالی است.

عرض کردم این تفکیکی را که کردیم، در کلمات ندیدم، ولی واقع این است که وقتی ادله‌ی اشاعره را ملاحظه می‌کنیم، بعضی از ادله فقط کلام نفسی را در مورد خداوند تبارک و تعالی اثبات می‌کند. در مقابل شقّ دوم که اثبات کلام نفسی در مورد انسان باشد که می‌رسیم به آن. پس ملاحظه کردید این دلیل کلام نفسی در مورد خداوند را اثبات می‌کند.

نقد و بررسی این استدلال

آیا استدلال به این آیه شریفه درست است یا خیر؟ آیا ما هم بپذیریم که مراد از این «وَكَلَّمَ اللَّهُ» کلام لفظی نیست، بلکه کلام نفسی است؟

اینجا حق این است که این استدلال باطل است، به طور قطع هم باطل است و آیه شریفه را نمی‌توان حمل بر کلام نفسی کرد، چون اولاً در خود آیه شریفه دارد که «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى»، سؤالمان از اشاعره این است که، آیا موسی یک موجود قدیم بوده یا از حوادث بوده؟ اگر قدیم می‌بود، می‌شد این «كَلَّمَ» را به گونه‌ای توجیه کنیم که، از آن کلام نفسی را استفاده کنیم، اما خود موسی چون یک موجود حادث بوده، قطعاً این تَكَلَّمَ با موسی هم یک تَكَلَّمَ لفظی است، نه یک تَكَلَّمَ نفسی.

ثانیاً در یکی دیگر از آیات شریفه قرآن اینطور وارد شده که، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، می‌گوییم: در اینجا این «أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، مسلماً مراد از «يقول»، کلام لفظی است و این دیگر کلام نفسی نیست، بلکه «أَنْ يَقُولَ»، مقول

قول است که، خداوند می‌فرماید: «کُنْ» و بعد بلافاصله می‌گوید: «فَیَكُونُ».

به اشاعره می‌گوییم: شما در این آیه چه می‌گویید؟ در حقیقت این اشکال دوم بر اشاعره، یک اشکال نقضی است که، در این آیه کلام لفظی را خداوند بیان می‌کند، شما هم که می‌گویید: کلام لفظی حادث است و قدیم نمی‌تواند محل برای حادث قرار گیرد، پس در این آیه چه می‌گویید؟

اشکال سوم این است که، مقدمه‌ی دومی که اشاعره در این استدلال عنوان کرده‌اند، مقدمه‌ی باطلی است. اشاعره در مقدمه‌ی دوم گفته‌اند: همه‌ی صفات خداوند قدیم است که، این از نظر مذهب حق و مذهب امامیه امر باطلی است و خداوند دارای دو نوع صفت است، یکی صفات ذات و دوم صفات فعل.

صفات ذات قائم به ذات و منتزع از ذات است و مانند ذات قدیم است، مثل علم و قدرت و حی بودن خدا. صفات ذات ملاکشان این است که، این چنین نیست که در یک زمانی باشد و در زمان دیگر نباشد، بگوییم: در یک زمانی عالم است و در زمان دیگر عالم نیست، در یک شرایطی عالم است و در شرایطی هم عالم نیست.

اما یک صفاتی داریم که «منتزع من فعله تعالی»، صفاتی است که از فعل خداوند انتزاع می‌شود و نه از ذات خداوند، مثل خالقیت که، تا خداوند موجودی را خلق نکند، نمی‌توانیم خدا را به خالقیت متّصف کنیم و مثل رازقیت که، تا خداوند رزقی را نسبت به کسی اعمال نکند، نمی‌توانیم بگوییم «رازق»، این صفات از مقام فعل انتزاع می‌شود.

یکی از معیارهایی که در فرق بین صفات ذات و صفات فعل گفته‌اند همین است که: در صفات ذات نمی‌توانیم ذات را متّصف به عدم آن کنیم و آن صفت را از آن ذات نفی کنیم، نمی‌توانیم بگوییم: «لم یکن الله عالماً ثم سار عالماً، لم یکن الله قادراً ثم سار قادراً»، اما در صفات فعل می‌توانیم ذات را متّصف به نفی آن صفت کنیم، اگر کسی بگوید: «لم یکن الله خالقاً ثم سار خالقاً، لم یکن الله رازقاً ثم سار رازقاً» اشکالی ندارد.

تصادفاً عین همین معیار، در روایات هم آمده که، از ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) تقسیم صفات خداوند به صفات ذات و فعل و ملاک و فارق بین صفات ذات و فعل، به همین بیان است که عرض کردم که، در صفات ذات نمی‌توانیم بگوییم: «لم یکن عالماً ثم سار عالماً»، اما در صفات فعل می‌توانیم بگوییم: «لم یکن خالقاً ثم سار خالقاً». عین همین بیان در روایاتی که مآثورهی از ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) است وارد شده است.

در جواب اشاعره می‌گوییم این مقدمه دوم که صفات خداوند تماماً باید قدیم باشد، حرف غلطی است، تنها صفات ذات خداوند قدیم است و صفات فعل آن حادث است. همانطوری که خود فعل حادث است و تکلم هم از صفات فعلیه‌ی خداوند تبارک و تعالی است و نه از صفات ذاتیه‌ی خداوند.

البته چیزی در ذهنم هست که نشد مراجعه کنم، امام (رضوان الله علیه) در رساله‌ی طلب و اراده تکلم را، هم به معنای صفت ذات بیان کرده و هم به معنای صفت فعل که، رساله طلب و اراده‌ی امام (ره) را باید ملاحظه کنید.

پس نتیجه بحث امروز این شد که، این استدلالی که اشاعره به این آیه شریفه بر اثبات کلام نفسی در مورد خداوند تبارک و تعالی کرده‌اند، مواجه با این سه اشکال مهمی بود که عرض کردیم.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين